

جنبش طبقه کارگر و جنبش بورژوازی؛ هارمونی یا ستیز؟

ایرج آذرین

مطلب زیر متن سخنرانی‌ای در سمینار «جنبش مستقل کارگری و وظایف سوسیالیستها» است که از طرف اتحاد چپ کارگری در ۸ ژوئن گذشته در لندن برگزار شد.

با سلام خدمت همه دوستان و رفقا که زحمت کشیده و تشریف آورده‌اند، و با تشکر از برگزارکنندگان سمینار اتحاد چپ کارگری که از من هم دعوت کردند. تصور من اینست که دعوت شدن من به این جلسه بدلیل مطلبی است که چند ماه پیش تحت عنوان «تشکلهای کارگری، آزادیهای دموکراتیک، جامعه مدنی» (بارو، شماره ۴ و ۵، ژانویه و فوریه ۲۰۰۲) نوشتم. بحثی که امروز خدمت شما عرضه میکنم در مضمون همان پیامی را دارد که در نوشته مزبور آمده است، اما طبعاً فرم عرضه و مباحثی که در این سمینار وارد تفسیر آن میشوم متفاوت است.

اینجا ممکنست راجع به اینکه مسئله محوری در جنبش کارگری چیست بحث داشته باشیم؛ کمالینکه سخنران پیش از من در اینمورد نظر خود را داد. تصور من اینست که مسئله محوری جنبش کارگری ایجاد تشکلهای صنفی است، و فعالین دست‌اندرکار جنبش کارگری در ایران در شرایط فعلی همه عملاً روی آن توافق دارند و در اینجهت مشغول فعالیت هستند. بنابراین بحث من روی معضل ایجاد تشکلهای صنفی (حال چه اتحادیه چه شورا)، یعنی تشکلهائی برای مبارزه اقتصادی طبقه کارگر، متمرکز است. تم اصلی که من مایلم اینجا به بحث بگذارم و امیدوارم بتوانم به سوال محوری برای این سمینار تبدیل کنم. این است که جنبش کارگری هم مثل هر جنبش اجتماعی دیگر در ایران امروز نمیتواند راجع به آینده‌اش و شیوه‌های کارش صحبت کند مگر اینکه بگوید شیوه برخوردش، موضعش، نسبت به جنبش اصلاحات سیاسی چیست. من فکر میکنم این در مورد همه جنبشهای اجتماعی، جنبش خلق کرد، جنبش زنان، جنبش دانشگاهیان و جوانان، جنبش روشنفکران و هنرمندان، و همچنین در مورد جنبش کارگری صدق میکند. ایجاد تشکلهای کارگری، که مسئله محوری و فوری جنبش کارگری است، بنظر من بدون برخورد صریح و عمیق به این ستوال و بررسی همه جانبه آن مقدور نیست. آیا جنبش اصلاحات سیاسی باید بمثابة متحد کارگران (حال متحد مشروط، موقتی، مقطعی) برای ایجاد تشکلهای آنان دیده شود یا (و این دومی موضع من است) بشکل حریف جنبش کارگری برای ایجاد این تشکلهایا؟ بعبارت ساده‌تر، برای اینکه یک اتحادیه، یا انجمن صنفی شکل بگیرد، آیا میشود روی آن چیزی که الان به اسم جنبش اصلاحات وجود دارد حساب کرد و با آن وارد نوعی ائتلاف دوفاکتو شد؟ یا، برعکس، باید از حالا نسبت به آن گارد خود را بالا نگهداشت؟ پاسخ من طبعاً این دومی است. اینرا در بحثها بیشتر میتوانیم باز کنیم.

من میدانم که این بحث مقدماتی دارد، و نمیدانم سخنرانان بعد از من چه خواهند گفت، ولی روشن است که جنبش کارگری، جنبش طبقه کارگر، خیلی وسیع‌تر از جنبش اقتصادی است و عرصه‌های مختلف سیاسی و نظری و فرهنگی، همه را در بر میگیرد. من راجع به همه اینها الان نمیخواهم صحبت کنم. اما ممکن است این بحث مطرح شود که در عرصه سیاسی، یا در عرصه فرهنگی، جنبش کارگری با جنبش اصلاحات تناقض منافع دارد اما در وجه ایجاد تشکلهای اقتصادی کارگری بهتر است یکدرجه با آن همکاری کند. من اینطور فکر نمیکنم، و معتقدم که تناقضی در عرصه‌های مختلف مبارزه طبقه کارگر نیست.

در مورد جنبش اصلاحات نیز باید بدوا توضیح دهم که منظورم دوم

خرداد نیست. منظور من از جنبش اصلاحات، جنبش طبقه متوسط ایران است برای اینکه بتواند با ایجاد تغییرات تدریجی در رژیم جمهوری اسلامی فعلی در این سیستم سیاسی بدرجهای نمایندگی بشود. من فکر میکنم نگاه کردن به اتفاقاتی که در ایران میافتد بمثابة درگیری جناحها یا مانور این یا آن شخصیت واقعا گمراه کننده و مضر است. وقتی ما به ایران نگاه میکنیم، اگر بخواهیم نگاهمان یکدرجه واقعا علمی و تحلیلی باشد، باید آنرا مثل هر کشور دیگری از نظر بگذرانیم: در هر کشوری انواع جنبشهای اجتماعی وجود دارد، جنبش محیط زیست، جنبش زنان، جنبش علیه راسیسم .. در ایران هم بعضی از این جنبشها را میشناسیم؛ مثل جنبش زنان، جنبش خلق کرد، جنبش کارگری. جنبش اصلاحات هم جنبش طبقه متوسط آنجاست، خودش اینرا میگوید، و بنظر من تحلیل هم اینرا تأیید میکند. طبقه متوسط بهمان معنای Middle Class که در انگلیسی بکار میرود، یعنی همانچه که به آن بورژوازی میگوئیم. بنابراین من جنبش اصلاحات سیاسی را بعنوان جنبش طبقه متوسط ایران (جنبش بورژوازی ایران) در کنار سایر جنبشهای اجتماعی درنظر میگیرم. سروصدای این جنبش الان از همه بیشتر است و بنظر من در سایر جنبشهای اجتماعی بازتاب داشته است. مثلاً مورد جنبش زنان (که من ایدا در آن صاحب‌نظر نیستم و مطمئنم که اینجا کسانی هستند که میتوانند با مثالهایی به پیشرفت مطلب کمک کنند)؛ ما میدانیم که بسیاری از فعالین جنبش زنان با معضل گرایش فمینیسم اسلامی و اینکه با آن چه باید کرد مواجه‌اند. این در مورد جنبش خلق کرد در ایران هم صدق میکند. مطمئناً شما اتفاقات کردستان را تعقیب کرده‌اید؛ تحولات دولت مرکزی را در قبال مساله کردستان، تحولات در سازمانهای سیاسی جنبش خلق کرد را، و بازتابهایی که جنبش اصلاحات در چند ساله اخیر در آنها داشته است. من فکر میکنم که در جنبش کارگری هم مسئله بسادگی همین است. جنبشهای اجتماعی مختلف در ایران وجود دارند، و دوتا از آنها جنبش طبقات اصلی هستند: جنبش طبقه متوسط و جنبش طبقه کارگر. برخورد جنبش کارگری، تا جائیکه به بحث امروز بر میگرده، خصوصاً در مورد ایجاد تشکلهای صنفی، به جنبش طبقه متوسط چه باید باشد؟

این ستوال جواب از پیشی ندارد، که به این اعتبار که سوسیالیست یا مارکسیست هستیم پس موضعمان راجع به این مساله روشن باشد. تاریخاً در ۱۸۴۸ مارکس به کارگران توصیه کرده که با بورژوازی در مبارزه علیه فئودالیتة همراهی کنند، و در ۱۹۰۵ لنین توصیه دیگری کرده و بلشویکها حرف دیگری میزدند. ما هم باید خودمان تحلیل کنیم و این مسئله را حل کرده و روشن کنیم. بنابراین بحث رویش مجاز است و این سمینارها در خدمت همین مساله است، و من ایدا نمیخواهم هیچ قضاوت ایدئولوژیکی از پیش بدست داده باشم که گویا از زاویه طبقاتی نکته خیلی روشن است. باید این مساله را بحث و تحلیل کرد. نکته‌ای که باعث میشود من ادعا کنم که جنبش کارگری برای ایجاد تشکلات کارگری نباید به جنبش اصلاحات اتکاء کند، بلکه برعکس باید آنرا حریف خود بداند، همان مسئله دموکراسی است. دموکراسی نه بمعنای مطالبات سیاسی طبقه کارگر (که سخنران قبلی به آن اشاره کرد)، بلکه حتی بمعنای محدودش، یعنی تا آنجائی که برای تشکلهای صنفی لازم است. اگر اتحادیه‌ای در ایران وجود داشته باشد که الان تلاشهایی برای ایجاد اتحادیه، یا انجمن‌های صنفی یا شورا، در ایران هست. واضح است که بطور دوفاکتو، بطور عملی، این بمعنای وجود آزادی این تشکل است. بطور واقعی هر چه وجود اتحادیه جدی‌تر و وسیع‌تر شود، دموکراسی برایش ضروری‌تر میشود. مثلاً آزادی مطبوعات: بالاخره اتحادیه باید نشریه‌ای در بیاورد تا بتواند به اعضایش اطلاعات برساند. اگر قرار نیست اتحادیه فقط ده - دوازده نفر را در کارگاه کوچکی متشکل کند، داشتن نشریه حیاتی است. مثلاً این اتحادیه را اتحادیه جوشکاران ایران فرض کنیم (اگر تشکلی بر مبنای حرفه باشد)، یا

اتحادیه خودروسازان ایران (اگر تشکلی بر مبنای صنعت باشد). واضح است که چنین تشکلهایی فی المثل به مطبوعات آزاد خودشان نیاز دارند. نکته اینست که این درجه آزادی که با وجود اتحادیه ملازمه دارد چگونه بدست میآید؟ هیچکس چنین ادعائی را نمیکند که اول باید این آزادی را بدست آورد و بعد اتحادیه یا شورا تشکیل داد، بلکه مبارزه برای ایجاد اتحادیه یا شورا در عین حال خودش بطور غیر مستقیم مبارزه برای آوردن دموکراسی برای جامعه است. کلرگران برای مطالبات اقتصادیشان اتحادیه تشکیل میدهند، ولی این در عین حال مبارزهای است برای تحمیل کردن دوفاکتو درجه‌ای از آزادیهای دموکراتیک، و تامین آنها در جامعه. (من فکر میکنم برای جامعه ایران توجه به این امر حیاتی است، و در آخر بحث به این مساله برمیگردم). حالا نکته اینجاست که ایجاد اتحادیه کارگری آیا در شرایط فعلی در همکاری با جنبش اصلاحات سریعتر بدست میآید یا، برعکس، اگر چنین بدست آید این اتحادیه دیگر اتحادیه صنفی کارگران نیست؟

من فکر میکنم اگر امروز بحث راجع به چنین سوالی لازم شده، اگر امروز یکدرجه اغتشاش و حتی تمایل به مخدوش کردن مرزها در پاسخ به این سوال هست، علتش به یک معنا در سطح تئوری، در سطح بینش و دیدگاه، است. اینجا شاید نتوانیم بطور مفصل وارد این سطح مساله بشویم، اما اینقدر باید گفت که جامعه را کلا میشود چند جور نگاه کرد: واضح است که میشود جامعه را از دیدگاه طبقاتی یا از دیدگاه غیرطبقاتی نگاه کرد. مثال ملموس دیدگاه غیرطبقاتی برای دوستانی که اینجا نشسته‌اند، یعنی در کشوری مثل انگلستان زندگی میکنند، آشناست. مارگارت تاچر معروف است به اینکه گفته بود جامعه وجود ندارد، فقط فرد وجود دارد و بازار. چنین دیدگاهی امروز در مورد ایران هم وجود دارد که در تبیین مسائل جامعه ایران به طبقات قائل نیست، بلکه صرفا بازار و اقتصاد بازار را در نظر میگیرد و فرد را (بمشابه فرد مصرف کننده یا فرد تولید کننده). ولی اینجا این قبیل دیدگاههای غیرطبقاتی از جامعه مورد نظر ما نیست، برای اینکه همه دیدگاههایی که راجع به اتحادیه کارگری یا طبقه کارگر حرف میزنند بالاخره باید به طبقه کارگر قائل باشند. اما بکار بردن لفظ «طبقه کارگر» ویژه مارکسیسم نیست. در سطح نظری و تئوریک، ماکس وبر هم مقوله «طبقه» را بکار میبرد، حتی تحقیق کرده و شصت سال بعد از مارکس سعی کرده شاخصهای دقیقتری را پیدا و تعریف کند. این سنت وبر در این صد ساله ادامه داشته و الان همه دپارتمانهای جامعه شناسی در دانشگاهها در مورد طبقه صحبت میکنند، مولفههای آنها می شمارند و شاخصهایی در مورد موقعیت و منزلت طبقه، در آمدش و فرهنگ مشترکش تعیین میکنند که بعضا قابل استفاده هم هست. ولی مسئله مهمی که مارکس را از سایر دیدگاههایی که آنها هم به طبقه قائلند تفکیک میکند مسئله ستیز طبقات است، مسئله دیدی از جامعه بر این مبناست. آیا جامعه بر مبنای تخاصم و تناقض منافع طبقات مختلف بنا شده یا بر مبنای هماهنگی و هارمونی میان آنها؟ در ایران امروز خیلیها از طبقه کارگر صحبت میکنند، کما اینکه از طبقات دیگر جامعه هم صحبت میکنند. ولی به ستیز طبقات (class conflict) قائل نیستند؛ به اینککه اساس جامعه بر مبنای ستیز طبقات است، یعنی به اینکه جامعه پدیده‌ایست که در آن منافع قشرها و طبقات مختلف با هم تصادم پیدا میکنند، قائل نیستند. این دیدگاه را مارکس ارائه کرده، در حالی که دیدگاههای دیگر، از آدام اسمیت گرفته تا وبر، به این امر قائل نیستند. بزعم آنها در جامعه ممکن است که طبقات مختلف بدلیل درآمد و فرهنگشان از هم تفکیک شده باشند، ولی ستیزی با هم ندارند؛ و اساسا کار عرصه سیاست، کار دولت یا بر فرض کار بانک مرکزی، اینست که با سیاستگذاریهایی صحیحی بتوانند هارمونی و هماهنگی منافع طبقات را تامین کند تا همه این طبقات باهم بجلو بروند. حال اگر تفاوتی میان طبقات مختلف موجود است بدلیل استعدادهای متفاوت افراد است که در دراز مدت، مثلا با آموزش و پرورش و گسترش آن، رفع میشود؛ و مطالبی از این دست.

من فکر میکنم آنچه‌ای که در موضع جنبش کارگری نسبت به جنبش اصلاحات باعث یک درجه اغتشاش میشود، عقب‌نشینی‌ای است که در سطح جهان، و بعد در سطح ایران، از دیدگاه مارکسی، از دیدگاه تبیین جامعه از زاویه ستیز طبقات و برخورد منافع طبقات، ایجاد شده است. من فکر میکنم در خود ایران تئوریهایی که تحت نام «جامعه مدنی» (و من با لفظش که خیلیها بکار برده‌اند دشمنی خاصی ندارم) عرضه

میشوند، بر مبنای تبیینی است که دموکراسی در جامعه را نتیجه پیشرفت جامعه مدنی (که ترجمه‌ای از جامعه بورژوازی است) می‌بیند: جامعه‌ای که مبنای اقتصادی آن بازار کاپیتالیستی است و در سطح جامعه گروههای هم‌منفعت آزادانه ارگانهایشان را می‌سازند. نظریه‌ای که در شرایط فعلی از طبقه کارگر ایران میخواهد که با جنبش اصلاحات همکاری کند به این تئوری متکی است. اتحادیه کارگری هم، همانند کانون وکلا و اطاق بازرگانی و اطاق صنایع، از زمره این سازمانهاست، و همه آنها اکنون برای بسط دموکراسی منافع مشترکی دارند، بنابراین باید باهم همکاری داشته باشند. و این همانطور که گفتم دیدگاهی متکی به هماهنگی منافع طبقات مختلف است. اما اگر از دیدگاه مارکسی جامعه را بر مبنای تعارض طبقات ببینیم (و راستش من فکر میکنم جز این راهی نیست، و چه در انگلستان و چه در ایران، امروز تضاد منافع طبقات مختلف آشکارتر از پیش است)، اگر جامعه را از این دیدگاه ببینیم، آنوقت روشن است که هر تئوری که کارگران را ملزم میکند که اتحادیه‌هایشان را مثلا در هماهنگی با اطاق بازرگانی و اطاق صنایع پیش ببرند، از قبل به آن اتحادیه‌ها گفته که شما نمیتوانید حقوق واقعی کارگران را، یا عبارت بهتر حقوق واقعی توده کلرگران را، بگیرید. (چون ممکن است بتوانند برای بخشی حق السکوت بگیرند).

فکر میکنم لازم نیست بیشتر از این در سطح تئوریک وارد شوم و شاید بهتر باشد در سطح مشخص ایران بحث کنیم. چه شده که در ایران این بحث مطرح شده؟ چرا طبقه متوسط هم خواهان این شده که کارگران ایران اتحادیه داشته باشند؟ اولاً در سطح اقتصادی، و از لحاظ کل اقتصاد کاپیتالیستی جهانی، سازمان تجارت جهانی یکی از شرطهایی که برای ورود کشورهای "جهان سوم" و "جهان دوم" سابق گذاشته اینست که اتحادیه مستقل داشته باشند. چین وارد این سازمان شده در حالیکه ایران چند سال است تقاضا کرده و هنوز نتوانسته وارد آن شود. سازمان جهانی کار (ILO) هم کارش اینست که شاخصها و معیارهایی تدوین کند و به کشورهای جهان سوم بگوید که باید چه نوع اتحادیه‌های مستقلی داشته باشند. (بانک جهانی نیز مشخصا همینرا میگوید، و من در فصل دوم کتاب "چشم انداز و تکالیف" بخشهایی از نقطه نظر بانک جهانی را از گزارش سال ۱۹۹۵ این بانک نقل کرده‌ام). چرا این برایشان لازم شده؟ و چه نوع اتحادیه مستقلی مورد نظر سازمان جهانی کار، سازمان تجارت جهانی، و همینطور بانک جهانی، است؟ مساله اینجاست که نوعی از اتحادیه مستقل کارگری، خصوصا در اقتصاد گلوبالیزه شده امروز، برای صنعت و سرمایه مفید است. وقتی کمپانی‌های بزرگ آمریکائی مثل جنرال موتورز وارد ویتنام شدند سراغ اتحادیه‌های مستقل را گرفتند و طبعا دولت ویتنام، که مثل دیگر دولتهای بلوک شرق در جوار حزب حاکم اتحادیه‌هایی هم داشت، اتحادیه‌های کارگری موجود را نشانشان داد. کمپانی‌های چندملیتی در جواب گفتند که منظورشان اتحادیه‌هایی است که واقعا کارگران را نمایندگی کنند که وقتی با آنها قرارداد میبندند بتوانند مطمئن باشند که دو سال دیگر اعتصاب نمیشود یا کارگران موسسات را ترک نمیکند. علت نیاز سرمایه بین المللی به این قبیل اتحادیه‌ها روشن است، زیرا افق سودآوری سرمایه بزرگ بین‌المللی حدود ده سال است؛ بقالی نیست که از ماه دوم بخواد سود بردارد. ده سال سرمایه میریزد، کارگر را آموزش میدهد، بازاریابی میکند، و از سال دهم است که سودهای عظیم برمیآورد. در سالهای اول هنوز در مرحله سرمایه‌گذاری است و باید بتواند روی ماندن کارگر در کارخانه حساب کند، چون دو سال اول کار عملا آموزش است. باید بتواند روی انعطاف تولید حساب کند، که برحسب نوسانات بازار جهانی، اگر لازم شد بتواند از کارگر اضافه‌کاری بخواد، یا بتواند خط تولید را بسرعت تغییر دهد. اینها به اتحادیه‌ها برای تضمین این کارها احتیاج دارند، بشرط اینکه این اتحادیه‌ها با مراعات سودآوری سرمایه، با مراعات نیازهای سرمایه کار کنند. در اروپا هم شاهد رواج این امر هستیم. هر روز با بیکارسازی‌های زیادی در سطح واحدهای مختلف در اروپا و آمریکای شمالی مواجهیم. و اتحادیه‌های موجود پیش از هرچیز اینرا درک میکنند که بدون این بیکارسازیها سودآوری سرمایه حاصل نمیشود. یادم هست که دو-سه سال پیش در آلمان اتحادیه‌ها در یک کمپانی ساختمانی بزرگ داوطلبانه شش در صد کسر دستمزد گرفتند تا کمپانی بکارش ادامه دهد و تعطیل نشود. مسئله حیاتی بنابراین رابطه اتحادیه‌ها با سرمایه است، نفس اتحادیه‌های مستقل فی نفسه مساله تعیین کننده‌ای نیست. الان برای سرمایه، در این جهان گلوبالیزه شده، مسئله این شده که کارگران اتحادیه‌های واقعی‌ای داشته باشند که آنها

را نمایندگی کنند، بشرطی که این اتحادیه‌ها نیازهای سرمایه را رعایت کنند، ملاحظاتی سرمایه را بفهمند و درهماهنگی با سرمایه و با سود آوری آن منافع کارگران را به پیش ببرند. تم جامعه مدنی و هماهنگی منافع طبقات مختلف در حقیقت به این نوع اتحادیه ناظر است. اما این فقط در صنایع محدودی، و برای قشر کوچکی از کارگران، ممکن است و نه برای طبقه کارگر.

من مآخذ زیادی جمع آوری کرده‌ام و اینجا تنها چند تا شان را برایتان میخوانم تا نشان دهم این واقعیت در ایران چگونه منعکس شده است: روزنامه نوروز بمناسبت روز اول ماه مه گذشته مطلبی داشت بنام "جامعه کارگری ایران و چالش‌های پیش‌روی"، که خیلی هم با تئوریه نوشته شده بود. بخش‌هایی از آنرا نقل میکنم: "نگاهی به روند موقعیت کشورهای توسعه یافته در زمینه حل مسائل و مشکلات صنعت و عوامل وابسته به آن نشان دهنده این واقعیت است که همدلی و وفای و درک متقابل بین تشکلهای صنفی کارگری و کارفرمایان و رعایت قوانین.. بهترین پاسخ را به حل مسائل و معضلات کارگران و تولید داده است. "بصراحت میگوید "همدلی و وفای و درک متقابل بین تشکلهای صنفی کارگران و کارفرمایان؛ این راه‌حلی است که ارائه میدهد. در ادامه به مارکسیستها هم بدون اینکه نامی بیاورد اشاره میکند و میگوید: "متأسفانه در سالهای اخیر بعضی از جریان‌ها حاکم بر فعالیتهای سیاسی فقط با قطبی کردن مسائل و تعمیق تضاد و تعارض سعی در احقاق حقوق کارگران داشتند..." راستش این هنوز هم نظر ما، نظر سوسیالیستها، است. نوروز البته ادامه میدهد که این امر نتایج معکوسی به همراه داشته است... "یعنی کارگران را زدیم و گرفتیم و کشتیم، دیدید که آن کارها را کردید و نتیجه نداشت! لذا به جامعه کارگری گوشزد میشود که فقط با همدلی و وفای و صیانت از کار و تولید میتوان همراه با درک شرایط و زمان به‌خواسته‌های این قشر شریف و زحمتکش تحقق داد." (نحوه نگارش هم گویاست. یعنی چه "لذا به جامعه کارگری گوشزد میشود؟!"; معلوم نیست چه کسی دارد گوشزد میکند، و ظاهر امر اینست که اینرا یک روزنامه نگار نوشته!) بهرحال، همینجا توصیه میکند که "بسیاری از مطالبات نیروی کار چنانچه در قالب اصول متداول علمی و کارشناسی تئوریزه گردد..." قابل پذیرش است. اینجا صراحتاً میگوید که چنین تشکلهای کارگری باید از دانشگاهیان استفاده کنند، و مثل اتحادیه‌ها در جاهای دیگر که اقتصاددانان استفاده کنند که مثلاً بگویند بیشتر از دودرصد نمیشود اضافه‌مزد داد و شما هم فقط همان را بخواهید. به این ترتیب مینویسد که مطالبات این قبیل تشکلهای "اگر کارشناسی باشد، قطعاً نظام تصمیم‌گیری کشور تسلیم واقعیت خواهد شد".

از این قبیل مطالب زیاد میتوانم برایتان بخوانم. مثلاً پیام مشترک سه وزیر به مناسبت اول ماه مه، وزیر کار و امور اجتماعی صفدر حسینی، وزیر صنایع و معادن مهندس اسحق جهانگیری، و وزیر تعاون علی صوفی. این سه وزیر امسال بمناسبت اول ماه مه پیام دادند و گفتند که سال ۸۱ تأکید بر ارتقاء سطح بهره‌وری است، و گفتند که برای بهره‌وری در صنعت سلامت و امنیت کارگران مهم است، و مهمتر از همه اینکه "امیدواریم جامعه کار و تولید با توسعه و تعمیق سه‌جانبه گزائی و با تقویت تشکلهای مستقل صنفی و پایداری صنفی و اقتصادی در عرصه کار و تولید، رفع مشکلات و آسیب‌شناسی تولید را مد نظر قرار دهند." (سه جانبه گزائی یعنی مذاکره دولت، تشکلهای کارفرمایان و تشکلهای صنفی کارگران برای تنظیم رابطه و حل و فصل مسائل فی مابین کارگر و کارفرما، که مورد توصیه و مطالبه سازمان جهانی کار هم هست.)

میتوانم از حزب اسلامی رفاه کارگران، حزب جناح راستی، بخوانم: "بدون تردید پویایی صنعت و رفع موانع و مشکلات پیش‌روی آن در گرو همدلی و وفای میان کارگران و کارفرمایان میباشد." میتوانم از دانشگاهیان هم نمونه ذکر کرد. مثلاً احمد بخارائی استاد جامعه‌شناسی و آسیب‌شناسی عضو هیئت علمی گروه دانشگاه پیام نور بر ضرورت "تشویق کارگران به تشکیل گروههای کارگری منفعت‌طلب..." تأکید میکند. یا محمود طاهر احمدی، پژوهشگر پژوهشکده سازمان اسناد ملی ایران میگوید: "یکی از شاخصهای مهم جامعه مدنی امکان ایجاد تشکلهای مختلف، سندیکاها و دیگر تشکلهای مدنی است." و اینها نمونه همان

توصیه ایست که در مقاله نوروز دیدیم که از کارشناسان دانشگاهی استفاده کنید، تا (همانطور که وزرا هم خواسته‌اند) نشان دهند که نوعی تشکل کارگری برای بهره‌وری مفید است.

ایران اسلامی و عقبافتاده از لحاظ فرهنگی ظاهراً خیلی دور از ماکس وبر بنظر میرسد، ولی واقعاً همان تئوری، همان مسئله هماهنگی منافع طبقات مختلف است که اینجا دارد تبلیغ میشود. جنبش طبقه متوسط ایران، جنبش اصلاحات سیاسی، از طریق دست‌هایی که در دولت پیدا کرده (دولتی که بیشک مهمترین مسأله اش حفظ خودش است)، از طریق مطبوعات که این جنبش و اهدافش را پیش میبرند، و از طریق دانشگاهیانی که به این جنبش تعلق دارند، عمل میکنند.

اینها در خود جنبش کارگری هم بازتاب دارد. پارانیای ما مارکسیستها، یا من افراطی، نیست که میگوئیم جنبش کارگری باید شیوه برخوردش را به جنبش اصلاحات روشن کند. در باغ سبزی نشان داده‌اند و بعد از صد سال به کارگر ایرانی میگویند بیا اتحادیه تشکیل بده. برای اولین بار بورژوازی ایران و وزیران دولت آن دارند میگویند که اتحادیه تشکیل بدهید، اگر واقعاً مستقل هم باشد برای ما خوبست، بشرطی که اساتید دانشگاهی این چنینی مشاورتان باشند. این طبعاً در جنبش کارگری انعکاس پیدا کرده. بعضی از فعالین جنبش کارگری صادقانه میگویند (و بسیاری شان کاملاً صادقانه و بدون اینکه سرشان به جایی بند باشد میگویند) که گرفتن تشکل مستقل چه اشکالی دارد؟ آنرا میگیریم، حواسمان هست و سرشان کلاه میگذاریم. اینجا اجازه بدهید من باب نمونه از جلد سوم نشریه مسائل کارگری‌ای که در ایران در میاید، کارمزد، برایتان بخوانم. آخرین شماره‌ای از کارمزد که منتشر شده در سال ۸۰ است، اهداف نشریه را به زبان انگلیسی در صفحه آخر نوشته، اما ترجمه فارسی‌اش را ننوشت. اینست که من ترجمه متن انگلیسی‌اش را برایتان میخوانم: "هدف درازمدت نشریه بنیاد فکری توسعه صنعتی و سرمایه‌گذاری در بخش صنعت است که هر دو به رشد عددی و کیفی طبقه کارگر منجر میشود... ویراستاران معتقدند که ثبات اجتماعی مستلزم تاسیس اتحادیه‌های کارگری است... ممانعت از ایجاد این اتحادیه‌ها جلوگیری از اینست که کارگران ایران نگرانی‌های خود را قانوناً بیان دارند و این امر خطر بزرگی برای جامعه ایران دربر دارد." کارمزد خواهان تاسیس اتحادیه‌های کارگری است که در خدمت توسعه صنعتی و سرمایه‌گذاری آتی در بخش صنعت باشد. من میتوانم از دیگر فعالین جنبش کارگری بازهم برایتان مطلب بخوانم، اما اینرا به نوبتهای بعد واگذار میکنم.

فرصت زیادی برای من باقی نیست، و اگر کسی مایل باشد، من میتوانم مقاله خوبی را که راجع به عواقب ایجاد این قبیل تشکلهای مستقل کارگری در هندوستان نوشته شده در اختیارش بگذارم، تا نتایج منفی این امر برای طبقه کارگر را در یک مورد مشخص ببینید و بعنوان نمونه ببینید چگونه فاصله دستمزدها در میان طبقه کارگر زیاد شده. اجازه بدهید فقط یک جمع‌بندی از حرفهایم بکنم.

در مقابل، من از تشکلهای صنفی طبقاتی دفاع میکنم. من از ایجاد تشکلهای صنفی‌ای دفاع میکنم که در جنبش اصلاحات نه متحدین خودش، بلکه حریف خودش را ببینند. چنین موضعی برای مسأله ایجاد تشکلهای صنفی به چه معناست؟ به این معناست که برای ایجاد تشکلهای کارگری فقط باید به نیرو و قدرت بسیج طبقه کارگر تکیه کنیم. وقتی معلمان با آن شماره بمیدان می‌آیند، رژیم هر نقشی داشته باشد زدن معلمان برایش دشوار است. یا همینطور وقتی کارگران به‌مقابل مجلس رفتند. بحث بر سر اینست که با وضعیت اقتصادی فلاکت‌بار طبقه کارگر، ایجاد تشکلهای کارگری الان چنان حقانیتی در جامعه دارد که رژیم نمیتواند با آن کاری کند. بنابراین وقتی از تکیه کردن به نیروی خود طبقه صحبت میکنم، وقتی از مقابله با جنبش اصلاحات صحبت میکنم، منظورم این نیست که واقعیت وضعیت ایجاد شده را در نظر نگیریم. هر آدم عاقلی میفهمد که این شرایط با ده سال پیش فرق کرده، و شرایط ایجاد تشکل کارگری امروز مهیاتر است تا ده سال پیش. تمام نکته در اینست که آیا این بخاطر جنبش اصلاحات است که دارد این امر را برای ما تسهیل میکند؟ جواب من اینست که نه. همان اتفاق عمیق‌تری که باعث شده طبقه متوسط جنبش اصلاحات براه بیندازد،

همان اتفاق عمیق بما اجازه میدهد که تشکلهای کارگری را هم بتوانیم به نیروی خود کارگران ایجاد کنیم. تحولی که در این مملکت اتفاق افتاده اینست که در مقابل اوضاع اقتصادی بسیار خراب، دولت و بورژوازی هر دو متفق‌القولند که برای بهبود وضع اقتصادی امروز بازار باید رشد کند، اقتصاد گلوبالیزه شود، صنعت خصوصی شود، شاخه‌های صنعتی (مثل نساجی‌ها) که بهره‌وری ندارند تعطیل شوند. در این فضا، طبقه کارگر میتواند مانع برنامه‌های بورژوازی و دولت شود. بدلیل این تکان بزرگ اجتماعی، که به طبقه متوسط اجازه داده بمیدان بیاید و حرفش را بزند، طبقه کارگر هم باید پایش را بمیدان بگذارد و حرف خودش را بزند و تشکلهای خودش را بسازد. این شرایط ناشی از لطف جنبش اصلاحات نیست. اگر کسی جنبش اصلاحات را فقط دعوی جناحها و مانورهای این یا آن سیاستمدار ببیند، میتواند نتیجه بگیرد که اگر این مانورها وجود نداشته باشند این فضا برای ما از میان می‌رود، و بنابراین نگران باشد که مخالفت با جنبش اصلاحات فضای ناشی از این مانورهای را محدود میکند. ولی مهم اینست که خود این مانورها و دعوی جناحها را انعکاس یک واقعیت پایه‌ای‌تر ببینیم. این واقعیت پایه‌ای‌تر به طبقه کارگر هم اجازه میدهد وارد میدان شود و اتحادیه‌هایش را الان بسازد. جنبش اصلاحات از همین امر در هراس است که مهار کردن آنرا در دستور گذاشته است.

اگر دیدگاه ماکس وبر، بر مبنای هماهنگی منافع طبقات، اینطور جلوه میدهد که در صورتیکه این تشکلهای کارگری ساخته شوند (که به گفته کارمزد در خدمت رشد صنعت و سرمایه‌گذاری آتی قرار میگیرند) همه چیز بخوبی و خوشی پیش میرود، سؤال اینست که اگر تشکلهای واقعی طبقه کارگر بدون حمایت از و بدون ائتلاف با طبقه متوسط ساخته شود جامعه به کدام سمت میرود؟ بنظر من جامعه بسمت تعارض بیشتر منافع طبقات میرود. معنایش این نیست که هر روز اغتشاش پیش می‌آید، ولی معنایش اینست که تنش میان طبقه کارگر و بورژوازی بیشتر میشود. یعنی معنایش اینست که چشم انداز تغییر واقعا ریشه‌ای، تغییر واقعا انقلابی، در جامعه ملموس میشود. یعنی چیزی که (به نظر من و برخلاف نظر بسیاری از چپها) در حال حاضر ملموس نیست. الان جامعه آلترناتیو دیگری را نمی‌بیند، نمیداند چه مسیری را تعقیب کند؛ حتی اگر خیلی هم به انقلاب و سرنوشتی و خلاصی از دست این رژیم علاقه داشته باشد، آلترناتیوی ندارد. ولی تشکلهای صنفی طبقه کارگر که عملاً دموکراسی را برای خود بطور دفاکتو بدست آورند، جامعه را به این سمت پیش می‌برند که راه‌حل انقلابی در آن طرح شود و مقدر جلوه کند. بنابراین، در مقابل دیدگاه متکی بر هارمونی منافع طبقات، دیدگاهی که برای ساختن تشکلهای صنفی از ستیز طبقاتی و از تعارض منافع طبقات آغاز میکند در عین حال به این خدمت میکند که چشم‌انداز تغییر انقلابی جامعه همزمان با آن رشد کند.

به نقل از

بارو

شماره نهم، تیر ۱۳۸۱ (ژوئن ۲۰۰۲)

ماهنامه اتحاد سوسیالیستی کارگری
www.wsu-iran.org